

علم اصول الفقه

٢٥-١٠-١٩ مبادئ علم اصول فقه ٤١

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

مبانی تصویری

- فصل اول: تعریف علم اصول
- هر تعریفی که در مورد علوم ارایه شود، به اصطلاح منطقی «رسم» است؛ زیرا تعریف حدّی، یعنی بیان جنس و فصل، در مورد آنان ممکن نیست.

فصل اول: تعریف علم اصول

- برخی از قداما چون شیخ مفید، اصلاً اصول را تعریف نکردند. در تذکره که قدیمی‌ترین کتاب اصولی موجود است، مجموعه‌ای از مباحث ذکر شده است، بدون این که تعریفی از اصول ارائه گردد.

فصل اول: تعريف علم اصول

• سيد مرتضى در ذريعه و شيخ طوسى در عده، علم اصول را به «ادله‌ى فقه» تعريف كردند: «اصول الفقه هى ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌هاى فقهى گفتند كه اصول فقه، ادله‌ى فقه به نحو اجمالى و ادله‌ى موجود در فقه، ادله‌ى فقه به نحو تفصيلى است.*

• * ر.ك: سيد مرتضى علم الهدى، الذريعة، ج ١، ص ٧؛ شيخ طوسى، العدة، ج ١، ص ٧؛ تأملات در علم اصول فقه (تقرير درس خارج اصول استاد مهدى هادوى تهرانى)، دفتر اول: علم اصول از آغاز تا امروز، بحث «مقايسه‌ى ذريعه با عده».

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- تعریفی که میرزای قمی در قوانین از اصول فقه عرضه کرد، بعد از وی به صورت تعریفی کلاسیک و مَدْرَسِي از اصول باقی ماند.
- وی علم اصول را چنین تعریف نمود:
- «الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».
- این تعریف، تعریف علم اصول فقه است، از این روی، کلمه‌ی علم در آن به کار رفته و با این تعریف معیار اصولی بودن مسایل اصولی بیان شده است.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- با توجه به آنچه بیان شد، مسایل اصول، قضایای کلیه‌ای هستند که برای دست‌یابی به حجت بر حکم شرعی آماده شده باشند.

تعریف مَدْرَسِی اصول در نگاه اصولی‌ها

- صرف نظر از اشکالات جزئی* دو اشکال عمده در مورد این تعریف مطرح شده است:
- ا. عدم جامعیت تعریف.
- ب. عدم مانعیت تعریف.
- * از جمله‌ی آنها، عدم شمول تعریف نسبت به قضایای بدیهی است. برخی گفته‌اند: تعریف، قضایای بدیهی را در بر نمی‌گیرد، در حالی که ممکن است در علم اصول از بدیهیات سخن بگوییم. اما واقع این است که در علم اصول به آن معنا از قضایای بدیهی بحث نمی‌شود (ر.ک: محقق رشتی، بدائع الافکار، ص ۲۶؛ سید محمد حسین شهرستانی، غایه المسئول فی علم الاصول، تقریر درس فاضل اردکانی، ص ۴).

أ. عدم جامعیت تعریف

- جامع نبودن تعریف میرزای قمی از جهات مختلف قابل طرح است:

أ. عدم جامعیت تعریف

- اول: در تعریف، قید «لاستنباط الاحکام الشرعية» وجود دارد و این قید، اصول عملی عقلی را خارج می‌نماید. اصول مزبور در واقع احکام عقل و حجت عقلی می‌باشند؛ آنها حکم شرعی نیستند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- دوم: تعریف مذکور، امارات را در بر می گیرد؛ اما شامل اصول عملیه نمی شود. زیرا اصول عملیه برای کشف حکم و استنباط به کار نمی روند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- سوم: این تعریف، بنا بر بعضی مبانی، امارات را نیز شامل نمی‌شود. زیرا در امارات سه مبنای مهم وجود دارد:
- ۱. حجیت اماره به معنای جعل حکم مماثل با حکم واقعی است. وقتی خبر واحدی مثلاً بر وجوب عملی دلالت کند، نتیجه‌ی این معنا که خبر واحد حجت است، جعل حکمی مطابق با اماره شبیه حکم واقعی است. این حکم، حکم ظاهری است. این مبنا، که مبنای شیخ انصاری است، اصطلاحاً مبنای جعل حکم مماثل نام دارد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- نظر آخوند خراسانی
- آخوند خراسانی برای رفع این معضل، تعریف مزبور را به شکل زیر تغییر داده است:
- انّ علم الاصول صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن ان تقع في طريق استنباط الحكم او التي ينتهي اليها في مقام العمل
- [علم اصول صناعة و دانشی آلی است که به واسطه-ی آن، قواعدی که امکان دارد در طریق استنباط حکم قرار گیرد، یا قواعدی که در مقام عمل به آن منتهی می‌شویم، شناخته می‌شود].

أ. عدم جامعیت تعریف

- مرحوم آخوند به جای کلمه‌ی علم از صناعت بهره گرفت تا به آلی بودن علم اصول اشاره نماید، همان طور که در مورد منطق هم کلمه‌ی صناعت را به کار می‌بریم تا همین معنا را استفاده کنیم.

أ. عدم جامعیت تعریف

- عبارت «یمكن أن تقع فی طریق...» در تعریف آخوند، از آن روی است که امکان دارد قواعد اصولی مصداقی در استنباط پیدا نکنند، پس معیار اصولی بودن یک قاعده، فعلیت آنها در مقام استنباط نمی باشد.
- به عبارت دیگر لازم نیست یک قاعده‌ی اصولی بالفعل برای استنباط به کار رود، بلکه کافی است قابلیت استفاده‌ی آن در طریق استنباط وجود داشته باشد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- نکته‌ی دیگری که می‌توان از تعریف مرحوم آخوند استفاده کرد و شاید وی همین معنا را در نظر داشته، این است که ما در اصول از قواعدی صحبت می‌کنیم که قبل از بحث و داوری و ارزیابی، امکان قرار گرفتن در طریق استنباط را دارند، هر چند احتمال پیدایش این نتیجه که در طریق استنباط قرار نمی‌گیرند، بعد از بررسی و داوری نیز وجود دارد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- همین نکته باعث ورود بحث هایی نظیر قیاس و حجیت آن در زمره-ی مسایل اصولی می شود. قیاس از مسایلی است که به تعبیر آخوند امکان قرار گرفتن در طریق استنباط حکم شرعی را دارد، هر چند بعد از بحث از قیاس ما به عدم حجیت آن منتهی می گردیم.

أ. عدم جامعیت تعریف

- بررسی رأی آخوند
- در تعریف آخوند دو اشکال اساسی وجود دارد:

أ. عدم جامعیت تعریف

- ۱. همان طور که بیان شد، آخوند فرمود: «علم اصول صناعتی است که به وسیله‌ی آن، قواعدی شناخته می‌شود که امکان قرار گرفتن در طریق استنباط را دارد». واضح است قواعدی که امکان قرار گرفتن در طریق استنباط را دارا هستند، علم اصول را تشکیل می‌دهند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- بنابراین صناعتی که به واسطه‌ی آن، این قواعد شناخته می‌شود، مبادی علم اصولند، نه خود علم اصول. از این روی به مرحوم آخوند اشکال شده است که تعریف، مبادی علم اصول را شامل می‌شود، نه مسایلی علم اصول را؛ مبادی امارات را در بر می‌گیرد، نه خود امارات را.

أ. عدم جامعیت تعریف

- برخی در رفع این اشکال در فرمایش آخوند، جواب داده‌اند مقصود از «يعرف بها» در تعبیر وی، «يعرف فیها» است. یعنی «اصول صناعتی است که در آن، قواعدی...» نه این که «اصول صناعتی است که به واسطه‌ی آن...» اگر این جواب را بپذیریم، دیگر از این جهت مشکلی در تعریف مرحوم آخوند نیست.
- البته مرحوم آخوند از این گونه تسامحات در تعبیر، زیاد دارد. وی از بعضی چیزها به راحتی گذر کرده و چندان در به کارگیری تعبیر سخت‌گیری ننموده است.

أ. عدم جامعیت تعریف

- ۲. تعریف آخوند شامل دو بخش است که با عاطف «أو (یا)» به هم مربوط شده‌اند. قسمت اول تعریف، تعریف بخش امارات علم اصول و قسمت دوم، تعریف اصول عملیه است و در واقع با یک تعریف دو پاره و دو جزئی، هر دو قسمت امارات و اصول عملیه، تعریف و به هم مربوط شده‌اند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- به همین مطلب اشکال کرده و گفته‌اند: این تعریف، تعریف علم اصول نیست. در واقع یک تعریف برای امارات و یک تعریف برای اصول عملیه ذکر شده است. تعریف مطرح در امارات، اصول عملیه را در بر نمی‌گیرد و تعریف اصول عملیه، شامل امارات نمی‌شود.

أ. عدم جامعیت تعریف

- به عبارت دیگر آخوند نتوانست جامعی بیابد که همه‌ی بخش‌های اصول را در بر گیرد. در تعریف او دو جامع مطرح شد که یکی اماره و دیگری اصول عملیه را در خود داشت. این در حالی است که در تعریف باید جامعی ذکر شود که شامل تمامی مصادیق معرف باشد و غیر آن را در بر نگیرد، یعنی یک جامع مفهومی که جامع افراد و مانع اغیار باشد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- اگر چند جامع را با کلمه‌ی «یا» به هم عطف کنیم، در واقع یک امر را تعریف نکرده‌ایم، بلکه تعریفی از چند امر ارایه نموده‌ایم و اگر این گونه تعاریف جایز باشد، می‌توان ده علم را کنار هم گذارد و با یک تعریف که مجموعه‌ای از تعاریف آن علوم باشد، آنها را تعریف کرد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- و واضح است که در فرض صحت چنین تعریفی، علم جدیدی حاصل نخواهد شد، آنها باز علوم جداگانه‌ای هستند که در فضای لفظ به واسطه‌ی حرف عطف به هم مربوط گشته‌اند. در اینجا هم گویا علم اصول از دو علم کوچکتر تشکیل شده که با کنار هم قرار گرفتن آن دو، علم اصول هویت یافته است.

أ. عدم جامعیت تعریف

- لازم است در همین جا این نکته را یاد آور شویم که برخی چون فاضل اردکانی در غایة المسئول به مجزا نبودن علم اصول به عنوان یک علم، تمایل دارند. در نظر وی، علم اصول تعریف ندارد. اصولی‌ها هر مسأله‌ای را که به کار استنباط می‌خورده و در جایی مورد بحث قرار نگرفته یا خوب بحث نشده یا بحث منسجمی در مورد او صورت نگرفته، در کشکولی گرد هم آورند و اسم آن را اصول گذاردند. اصول، یک سری مسایل فلسفی، کلامی، ادبی، فقهی و... خلاصه مسایل مختلفی است که اصولی‌ها نام آن مجموعه را اصول گذاردند. اصول، دانش واحدی نیست، مجموعه‌ای از اطلاعات علوم دیگر است. تنها جامع این اطلاعات، این است که به کار فقیه می‌آیند.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- این نظر، دیدگاه کسانی است که نتوانستند جامع واحدی برای مسایل علم اصول بیابند. مسأله‌ای را شبیه ادبیات انگاشتند، مثل «صیغه‌ی امر ظاهر و جوب است»،
- و مسأله‌ی دیگری را از زمره بحث‌های کلامی فرض کردند، مثل حجیت قرآن و سنت،
- و برخی را شبیه مسایل عقلی و فلسفی دانستند، مثل «امر به شیء مقتضی نهی از ضد است» و «اجتماع امر و نهی محال است».

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- مقابل این تلقی که نظر شاذ است، تلقی مشهور اصولی‌ها و فقها است که علم اصول را واقعاً یک علم می‌دانند. درست است اصول به لحاظ محتوی و روش، تنوع دارد و این خود از مشاکل علم اصول به شمار می‌آید، اما علی‌رغم این تنوع، علم اصول واقعاً یک علم است و به همین دلیل، از گذشته برای آن، جامعی معین شده است و تعریفی مثل تعریف آخوند که بیانگر یک جامع واحد نیست، تعریف مفیدی نمی‌باشد.

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- حتی اگر تعریف آخوند را، تعریف به غایت بشماریم و بگوییم: آخوند در تعریف اصول، غایت آن را طرح نموده است، مشکل همچنان باقی است؛ زیرا باز این سؤال جا دارد که چرا فقط این اهداف کنار هم گرد آمدند و هدف دیگری به آنها ضمیمه نشد؟ چه چیزی این اهداف را در یک مجموعه‌ی علمی کنار هم قرار داد؟

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- و اگر گفته شود علم اصول، از علوم اعتباری است، پس نیاز به جامع ندارد، باید گفت: اعتبار، سهل المؤمنه است، راحت می توان اعتبار کرد. اما اعتبار در امور عقلایی باید تابع غرضی باشد. غرض در اینجا چیست؟

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- اما قبل از پاسخ به این سؤال باید به این پرسش پاسخ گفت که آیا علم اصول، امری اعتباری است؟ یعنی واقعا مسایلی به نام علم اصول وجود ندارد و ما فقط جامعی برای آن مسایل اعتبار می‌کنیم و آن جامع، مفید بودن این مسایل برای کار فقیه است؟! در این صورت، روح این تفسیر به فرمایش فاضل اردکانی بر می‌گردد که علم اصول را متشکل از مسایل علوم مختلف شمرد.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- نباید از نظر دور داشت که اعتبار، واقعیت امر را تغییر نمی‌دهد، اگر چند مسأله از علوم مختلف را کنار هم قرار دهیم و بگوییم: اعتبار می‌کنیم که اینها یک علم جدید باشد، این اعتبار، آن مسایل را تغییر نمی‌دهد. مسأله‌ی فیزیکی همچنان در زمره‌ی علم فیزیک و مسأله‌ی شیمی در زمره‌ی علم شیمی جای دارد و کنار هم قرار گرفتن آنها، واقعیت آنها را تغییر نمی‌دهد.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- اگر علم اصول یک علم به معنای واقعی کلمه باشد (که هدف ما در این بحث نیز بیان همین واقعیت است)، مسایل علم اصول، یک مرز واقعی از سایر مسایل علوم پیدا می‌کند. مسأله‌ی «امر ظاهر در وجوب است» یک مسأله‌ی نحوی و یا صرفی نیست، و در زمره‌ی مسایل منطقی و فلسفی و کلامی نیز قرار نمی‌گیرد...؛ اما اگر علم اصول، یک علم مجزا به معنای واقعی نباشد، این مسأله می‌تواند یک مسأله‌ی فلسفی، کلامی، نحوی و... باشد که آن را به عنوان مسأله‌ی اصولی اعتبار کرده‌ایم.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- دقت در این مطلب لازم است که یک دانش ممکن است دانشی اعتباری باشد و از اعتباریات بحث کند؛ اما چنین امری با مستقل بودن آن دانش، منافاتی ندارد. مثلاً همان گونه که بعداً نیز خواهیم گفت: فقه یک دانش اعتباری است و در زمره‌ی علمی قرار دارد که از اعتباریات بحث می‌کنند؛ اما این که موضوع آن، اعتباری است، منافاتی با دانش بودن آن به معنای حقیقی کلمه ندارد. علم بودن و دانش بودن آن اعتباری نیست. اصول فقه نیز چنین است. مرحوم شیخ طوسی و سید مرتضی و میرزای قمی و دیگران با این تلقی که اصول واقعا یک دانش است، در پی تعریف آن بر آمدند و آنها که این تلقی را نداشتند، تعریفی ارایه نکرده‌اند.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- اصولی‌ها با عدم پذیرش تعریف مرحوم آخوند، در پی اصلاح تعریف میرزای قمی بر آمدند:
- برای این که تعریف صاحب قوانین، اصول عملی را در بر گیرد، حکم و استنباط را در تعریف میرزا معنا کردند، استنباط را تحصیل حجت و حکم را اعم از حکم ظاهری و واقعی فرض نمودند.
- در قبل استنباط به کشف حقیقی و حکم به حکم واقعی تفسیر می‌شد، از این روی اصول عملی را در بر نمی‌گرفت.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- این اصلاح تا حدی اشکالات را رفع می-کرد؛ زیرا مفاد اصول عملی شرعی، نوعی تحصیل حکم ظاهری شرعی است. بنابراین تعریف با این اصلاح، اصول عملی شرعی مثل استصحاب، براءت شرعی، احتیاط شرعی و همه‌ی امارات را با تمام مبانی در بر می‌گیرد.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- اما شامل اصول عملی عقلی نمی‌شود، چون این دسته به این معنا نه حکم ظاهری است، نه حکم واقعی.
- این اصول، تحصیل حجت به معنای حرفی و دقیق کلمه نیستند. در این موارد حجت شرعی پیدا نمی‌کنیم؛ بلکه یک وظیفه‌ی عقلی را تبیین می‌نماییم.
- برای توضیح بیشتر به تفاوت بین براءت شرعی و براءت عقلی و همین‌طور تخیر شرعی و تخیر عقلی اشاره‌ای می‌کنیم.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- محتوای برائت شرعی با برائت عقلی فرق دارد؛ اگر چه ثمره‌ی عملی آنها یکی است. یعنی در موارد شبهه‌ی بدوی لازم نیست ملزم به انجام یک چیز یا ترک آن باشیم و در عمل چه برائت، عقلی باشد و چه شرعی، به یک جا منتهی می‌شویم؛ اما محتوای این دو برائت با هم فرق دارد.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- برائت شرعی مثل رفع ما لا يعلمون می‌گوید: چیزی را که نمی‌دانید، از شما رفع شده است. یعنی علی‌رغم این که واقعاً وجوبی هست، شارع آن را بر می‌دارد. البته همان طور که خواهیم گفت: این رفع، رفع ظاهری است، نه رفع واقعی زیرا رفع واقعی منجر به تصویب می‌شود و معنایش اختصاص حکم به «عالمین بها» می‌باشد.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- اما برائت عقلی یعنی قبح عقاب بلا بیان که حکم عقل است، بیانگر این مطلب است که اگر وظیفه ای وجود داشته اما برای مکلف بیان نشده باشد، نمی توانند مکلف را به خاطر آن مؤاخذه کنند.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- برائت عقلی نمی‌گوید: شارع این حکم را ظاهراً از مکلف برداشته است؛ چه ممکن است شارع ظاهراً آن را برداشته باشد؛ اما چون برای مکلف بیان نشده، وی در مقابل آن مسئولیتی ندارد. پس برائت عقلی، کاری به حکم شارع ندارد و ممکن است واقعاً حکمی وجود داشته باشد.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- به عبارت دیگر این اصل عملی عقلی فقط حکم می‌کند که مولا بدون بیان نمی‌تواند عبد خود را عقاب کند اما اصلاً دلالتی بر این که «قبح عقاب بدون بیان» را نیز شارع جعل کرده است یا نه، ندارد و می‌دانیم که هر حکم ظاهری شرعی نیازمند جعل است.
- این حکم به لحاظ عقل، یک حکم واقعی عقلی است و احکامی که در تعریف ذکر شده‌اند، احکام واقعی و ظاهری-ای هستند که قید شرعی دارند.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- در مورد تخییر عقلی که در دوران بین محذورین جاری می شود، نیز همین طور است. مکلف نمی داند انجام فعل، جایز است یا ترک آن. قطعاً نمی تواند هر دو را با هم اجرا یا هر دو را ترک کند؛ چون اجتماع و ارتفاع دو نقیض محال است. اینجا محل اختیار است. اما مختار بودن در اینجا به معنای وجود حکمی شرعی به نام تخییر نیست.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- در واقع تخییر عقلی با تخییر شرعی که گاهی به آن ملتزم می‌شویم، متفاوت است. مثلاً خیلی از علما معتقدند: نماز جمعه و نماز ظهر و جوب تخییری دارند، این تخییر، تخییر شرعی است.
- در تخییر شرعی، نوعی حکم شرعی وجود دارد و دوران بین محذورین نیست. در حالی که در تخییر عقلی، حکم شرعی احراز نمی‌شود و امر دایر بین دو محذور است.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- بر طبق آنچه گذشت، اشکال خروج اصول عملی عقلی از تعریف میرزا، همچنان باقی است. اما در بحث‌های آتی خواهیم گفت: این اشکال نیز با توضیحی که ارائه می‌دهیم، قابل رفع می‌باشد.

ب. عدم مانعیت تعریف

- اشکال دومی که بر تعریف میرزای قمی وارد است، عدم مانعیت آن می باشد. مسایل اصولی با این تعریف، قواعد فقهی را نیز در بر می گیرد؛ قواعدی چون قاعده‌ی طهارت، قاعده‌ی فراغ و قاعده‌ی تجاوز که قاعده‌ای کلی و ممه‌د برای استنباط حکم شرعی، یعنی تحصیل حجت بر حکم ظاهری یا واقعی هستند.

ب. عدم مانعیت تعریف

- به همین سبب برخی از فقها مثل شهید اول در القواعد و الفوائد و شهید ثانی در تمهید القواعد و مرحوم نراقی در عوائد الأيام، کتاب-هایی نوشتند که در آنها قواعد اصولی و قواعد فقهی با هم مطرح شده است. شاید یکی از جهات چنین تألیفاتی، روشن نبودن مرز بین قواعد اصولی و قواعد فقهی و عدم تفسیر دقیقی از علم اصول که مایز بین مسایل اصولی و قواعد فقهی باشد، بوده است این امر به خصوص در حوزه‌های غیر شیعی که از سطح علمی پایین‌تری برخوردار بودند، بروز بیشتری داشت.

ب. عدم مانعیت تعریف

- در مقام پاسخ به این اشکال، جواب‌های متعددی بیان شد. یازده جواب بعد از مرحوم میرزای قمی ارایه گشت که از جمله‌ی آنها می‌توان به نظر صاحب فصول، نظر شیخ انصاری، نظر محقق رشتی و نظر شهید صدر اشاره نمود.

ب. عدم مانعیت تعریف

- جواب شهید صدر آخرین جوابی است که در این مجموعه قرار دارد. این جواب موجب تغییر اصل تعریف گشت. به عبارت دیگر شهید صدر به جای این که اشکال را حل کند، تعریف را تغییر داد. تعریف او در واقع همان تعریف سید مرتضی و شیخ طوسی بود که دوران طولانی مهجور و تعریف دیگری به عنوان تعریف کلاسیک مورد توجه قرار گرفته بود. اما پاسخ اصولی-های دیگر با تأکید روی عنصر استنباط در تعریف بود. آنها می‌خواستند نشان دهند که قواعد فقهی با وجود این عنصر از زمره‌ی تعریف علم اصول خارج هستند.

۱. نظر صاحب فصول

- صاحب فصول معتقد بود که قواعد فقهی مشمول تعریف مذکور نیستند، آنها قواعد ممهّد برای استنباط احکام شرعی به شمار نمی‌آیند. زیرا مقصود و غرض از قواعد فقهی خود آنها است، نه استنباط چیزی از آنها.

۱. نظر صاحب فصول

- به طور مثال در قاعده‌ی طهارت - «کل شیء لک طاهر حتی تعلم أنه قدر» - خود این معنا که امر مشکوک الطهارة، طاهر است، نتیجه‌ی قاعده و هدف از قاعده است و به این معنا، خودش یک حکم شرعی فرعی است، نه این که برای استنباط یک حکم شرعی فرعی به کار رود. در حالی که قواعد اصولی، برای استنباط احکام شرعی است.

۱. نظر صاحب فصول

- نتیجه‌ی این قواعد - قواعد اصولی - یک حکم شرعی فرعی نیست، بلکه بعد از فراهم آمدن قاعده‌ی اصولی، می‌توان با استفاده از آن، حکم شرعی فرعی را به دست آورد. مثلاً در ظهور امر در وجوب، هیچ حکم شرعی فرعی وجود ندارد؛ اما با استفاده از این قاعده می‌توان وجوب نماز را در امر «اقم الصلوة» استنباط نمود.

۱. نظر صاحب فصول

- محقق رشتی به این بیان صاحب فصول اشکال می-کند و می-گوید:
- برخی قواعد فقهی مثل قاعده‌ی طهارت هم در شبهات موضوعی تطبیق می‌شود و هم در شبهات حکمی. در شبهات موضوعی مثل آنجا که نمی‌دانیم فرش پاک است یا نجس، این قاعده که پاک بودن فرش را بیان می-کند، برای استنباط حکم به کار نرفته است.

۱. نظر صاحب فصول

- اما بنا بر این که این قاعده در شبهات حکمی هم قابل استفاده باشد و استنباط را به معنایی که صاحب فصول فرموده، در نظر بگیریم - یعنی استنباط را تطبیق کبری بر صغری بدانیم - این قاعده، گاهی برای استنباط به کار می‌رود.

۱. نظر صاحب فصول

- مثالی که می‌توان برای این مورد ذکر کرد، این است:

۱. نظر صاحب فصول

- فرض کنید رنگ یا بو یا مزه‌ی آب کُری با عین نجاست تغییر یابد. مسلماً این آب با اتصال به آب کُر (مثلاً) و زایل شدن تغییر، پاک می‌گردد. اما آیا اگر زوال تغییر به خودی خود صورت بگیرد و دیگر رنگ، طعم و بوی نجاسب نداشته باشد، باز پاک است؟ این سئوال، مربوط به شبهه‌ی حکمی است نه شبهه‌ی موضوعی.

۱. نظر صاحب فصول

- همین طور اگر آب قلیل نجسی با اتصال به آب کر، زوال تغییر یابد، پاک می‌گردد، اما اگر خود به خود تغییر به نجاست زایل شود و قطره، قطره آب در آن ریخته شود تا به حد کر برسد، آیا باز هم پاک است؟ از آنجا که آب قلیل بوده، بعد از زوال نجاست باز هم نجس است، اما بعد از این که کم کم به حد کر برسد، اکنون این آب قلیل تبدیل به آب کری شده که تغییر به عین نجس در آن مشاهده نمی‌شود، آیا در این صورت همچنان نجس است؟ این سؤال نیز در شبهات حکمی است.

۱. نظر صاحب فصول

- حال اگر فقیه در برخورد با این مسایل، به روایاتی دست نیابد که حکم این گونه موارد را ذکر کرده باشد و از آن سوی قاعده‌ی طهارت را در شبهات حکمی حجت بداند، می‌تواند به استناد آن قاعده بگوید: مثل این آب‌ها پاک است.

۱. نظر صاحب فصول

- صدور چنین فتوایی، غیر جریان قاعده‌ی طهارت در شبهات موضوعی است که تشخیص آن با خود مکلف است.

۱. نظر صاحب فصول

- اگر استنباط، آن گونه که از عبارت صاحب فصول استفاده می شود، به معنای تطبیق کبری بر صغری باشد، بر قواعد فقهی در موارد شبهات حکمی نیز صدق می کند و آنها هم قواعد ممهد در امر استنباط حکم شرعی خواهند بود.

۲. نظر شیخ انصاری

- شیخ انصاری در فرق قواعد اصولی با قواعد فقهی می‌گوید: تطبیق قاعده‌ی اصولی فقط و فقط کار مجتهد است؛ اما تطبیق قواعد فقهی، وظیفه‌ی مشترک مجتهد و مقلد است.

۲. نظر شیخ انصاری

- در لابه-لای بحث قبل معلوم گشت که قواعد فقهی در شبهات موضوعی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می شود. ولی تطبیق این قواعد در شبهات حکمی فقط وظیفه‌ی مجتهد است.

۲. نظر شیخ انصاری

- مثلاً در مثال قبل مقلد نمی‌تواند دریابد که دلیلی بر نجاست آب کر نجسی که به خودی خود زوال تغییر یافته، وجود دارد یا ندارد و همین‌طور او نمی‌تواند به استناد قاعده‌ی طهارت (با آن معنا که تطبیق کبری بر صغری است)، پاک بودن آب را استنباط کند.
- این صرفاً وظیفه‌ی مجتهد است که می‌داند به کجا باید مراجعه کند، چگونه روایات را ارزیابی نماید و اگر روایتی در این زمینه وجود ندارد به چه دلیلی تمسک نماید، به استصحاب عمل نماید یا به قاعده‌ی طهارت.

۲. نظر شیخ انصاری

- همان طور که مشاهده شد جواب صاحب فصول و جواب شیخ انصاری از دو جهت طرح گشت.
- صاحب فصول قایل شد که در قواعد فقهی استنباط نمی‌کنیم و خود قاعده غرض‌نهایی است در حالی که شیخ فرمود: قواعد فقهی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می‌شود.
- بله اشکالی که در هر دو بیان وجود دارد، جریان مطالب آنها در قواعد فقهی در شبهات موضوعی است و شامل قواعد فقهی در شبهات حکمی نمی‌شود.

٣. نظر محقق رشتي

- فكل مسألة تكون مقدمة للاستنباط فهي من أصول الفقه سواء كانت توقيفية شرعية كحجية الخبر الواحد و نحوها من تعدييات مسائل الأصول أو غير توقيفية من الشارع كسائر المباحث العقلية أو النقلية أو العرفية التي لها دخل في معرفة الحكم الشرعي الواقعي أو الظاهري مدخلة قريبة أو بعيدة و ينطبق ذلك على ما هو المقرر في تشخيص مسائل العلوم من كونها أبحاثا عن عوارض الموضوع لأن كلما يتوقف عليه الاستنباط يرجع إلى البحث عن أحوال الدليل بوجه

٣. نظر محقق رشتي

- ضابط المسألة الأصولية أن ينتفع به الناظر في الحكم الكلي الشرعي انتفاع المستنبط

۳. نظر محقق رشتی

- محقق رشتی تفاوت قواعد اصولی و فقهی را چنین بیان می‌کند:
- قاعده‌ی اصولی، قاعده‌ای است که دلالت یا اعتبار یک دلیل بر حکم شرعی، به آن ارتباط پیدا می‌کند. مثلاً «امر ظاهر در وجوب است» یا «نهی ظاهر در حرمت است» به دلالت یک دلیل بر حکم شرعی و «خبر واحد ثقه حجت است» به اعتبار و حجیت دلیل ارتباط دارد. اما قواعد فقهی نه به دلالت دلیل کار دارند و نه به اعتبار دلیل.

۳. نظر محقق رشتی

- اشکالی که وجود دارد این است که بیان محقق رشتی، تمام قواعد اصولی را در بر نمی‌گیرد. برخی قواعد اصولی نه مستقیماً به دلالت دلیل به معنای خاص کار دارند و نه به حجیت و اعتبار آن.

۳. نظر محقق رشتی

- درست است ما نهایتاً برای استنباط از آنها استفاده می‌کنیم؛ اما آنها مستقیماً دخالتی در این امر ندارند. مثلاً در بحث ملازمات، امر به شیء را مقتضی نهی از ضد می‌دانیم. معنای این تلازم، دلالت «امر به شیء» بر «نهی از ضد» نیست؛ چه ملازمه و اقتضا، غیر دلالت است.

۳. نظر محقق رشتی

- همین طور اصول عملیه مثل استصحاب که در زمره‌ی مسایل اصولی به حساب می‌آید، نه به دلالت دلیل می‌پردازد، نه به حجیت آن.

۳. نظر محقق رشتی

- بنابراین تعریف میرزا با تفسیر محقق رشتی، نسبت به خود اصول جامع نیست و اگر توانستیم مثل چنین مواردی را در اصول جای دهیم، بدون شک می توانیم قواعد فقهی را نیز که نه به دلالت دلیل کار دارند و نه به حجیت آن، در زمره قواعد و مسایل اصولی بشماریم.

۴. نظر صاحب کفایه

- آخوند خراسانی در حل این مشکل می‌گوید: معیار فقهی بودن آن است که بدون واسطه، حکم فعل و عمل مکلف باشد و آنچه بیانگر حکمی در مورد فعل اختیاری مکلفان بدون واسطه نیست، در زمره‌ی مسایل اصولی قرار می‌گیرد.
- بنابراین هر چه بدون واسطه حکم عمل را بیان نماید، فقهی است، حال اگر حکمی کلی بود، قاعده‌ی فقهی و اگر جزئی بود، مسأله‌ی فقهی خواهد بود.